اتخاذ تصمیم در عالی ترین سطح

طباطبایی، کیا

به هنگام بحث درباره تعامل اقتصاد ایران با اقتصاد جهانی پیش از همه لازم است به بررسی خصوصیات‏ اقتصاد جهانی و مختصات اقتصاد کشورمان بپردازیم تا آشکار شود فصل مشترکی برای تعامل وجود دارد یا خیر!

همچنان که می‏دانیم 80 درصد اقتصاد ایران دولتی‏ است.در حالی که 98 درصد اقتصاد جهانی در سازمان‏ جهانی تجارت متشکل است و بر اساس مقررات آن‏ عمل می‏کند.بر پایه چنین تفاوت ساختاری تعامل با اقتصاد جهانی مستلزم تحقق چند پیش نیاز است.

پیش نیازها

نخستین پیش نیاز آن است که تصمیم به تعامل با جهان‏ حتما باید در عالی‏ترین سطوح مملکت صورت بگیرد تعامل با جهان بیش از همه نیازمند آن است

و بسنده کردن به نظرات کارشناسی بی‏حاصل است. در واقع مسیر این بحث از بالا به پایین است.مثال آشنای‏ این رویکرد،تلاش‏های تونس برای تعامل با اتحادیه‏ اروپاست.در واقع تونسی‏ها نخست درباره تعامل‏ اقتصادی با اتحادیه اروپا تصمیم سیاسی اتخاذ کردند و پس از تعیین هدف کار را برای یافتن راهکار به‏ کارشناسان سپردند.شیوه ما بر عکس است؛یعنی‏ کارشناسان پیوسته بر ضرورت و فایده کار برای مملکت‏ پای فشردند و کوشیدند نظر موافق مسؤولان را جلب‏ کنند.حال آنکه در بزنگاه آشکار شد که چنین باوری در میان مسؤولان وزارت بازرگانی وجود ندارد.

همین وضعیت درباره برنامه چهارم نیز صادق است، یعنی بر اساس موضع‏گیری‏های کنونی به زحمت‏ می‏توان به سمت تعامل با اقتصاد جهانی گام برداشت. هنگامی که حتی از به کار بردن اصطلاح‏شناسی‏ سرمایه‏داری پرهیز می‏شود،چگونه می‏توان به اقدام‏ مشترک با سازمان تجارت جهانی پرداخت که تمامی‏ سازوکار و تفکرش بر حذف سدها و موانع تعرفه‏ای‏ استوار است؟

پیش نیاز دوم تعیین تکلیف خطوط قرمز منافع امنیتی‏ و حیاتی مملکت است.یک مثال قابل توجه در این زمینه‏ بحث واگذاری مدیریت بنادر آمریکایی به‏ اماراتی‏هاست.در حالی که بوش خواستار حل مشکل‏ به نفع اماراتی است و تهدید کرده است که اگر کنگره بر موضع خود پافشاری کند،از حق وتوی ریاست‏ جمهوری استفاده خواهد کرد،کنگره،موضوع را از جمله منافع حیاتی می‏داند و از تصمیم خود عدول‏ مقررات کشور در زمانه و شرایطی تدوین شده‏اند که تعامل با جهان مورد توجه نبوده است

نمی‏کند.در واقع پیام کنگره آمریکا آن است که‏ پرچمداری جهانی‏سازی و جهانی شدن نمی‏تواند ناقض منافع امنیتی حیاتی باشد.

موضوع سوم،تعیین اولویت‏های همکاری با اقتصاد جهانی است.به بیان دقیق‏تر نحوه حضور خود در مناسبات جهانی را باید بر اساس ظرفیت‏های واقعی‏ کشور تعیین کنیم و بر اساس واقعیت‏ها در جهت‏ صنعت،کشاورزی و یا محیط زیست گام برداریم.به هر میزان که مسیر حرکت روشن‏تر و واقع‏بینانه‏تر باشد به‏ همان نسبت آسیب کمتری متوجه کشور خواهد شد.

پیش نیاز چهارم رفع موانع و کاستی‏های مقرراتی‏ است.به عبارت دیگر باید بستر حقوقی تعامل با جهان‏ فراهم شود.واقعیت آن است که مقررات کشور در زمانه‏ و شرایطی تدوین شده‏اند که تعامل با جهان مورد توجه‏ نبوده است.حال اگر هدف،تعامل با جهان است باید در اندیشه مقررات و قوانین متناسب با این حرکت نیز بود. در غیر این صورت کار بسیار دشوار و در موردهایی‏ ناممکن می‏شود.

موضوع پنجم ضرورت تشکیلاتی کارآمد درون‏ دولت برای پیشبرد تعامل است.نمی‏توان تصمیمی‏ سیاسی را بدون سازمان لازم به اجرا درآورد.چنین‏ نهادی باید فرامین بالا را بر اساس مقررات متناسب و به‏ کمک تیم کارشناسان به اجرا درآورد.

نهایتا اینکه تعامل با جهان نیازمند نیروهای متخصص‏ و ماهر است؛مقصود کسانی است که هدف‏ها و نیت‏های مقامات عالی کشور را درک کنند و چگونگی‏ اجرای آن را مد نظر قرار دهند.آنان باید به مهارت‏های‏ مذاکراتی و جلو بردن اهداف در این چارچوب مسلط باشند.این امر نیازمند تربیت نیروی انسانی است.

در پاسخ به این پرسش که آیا روابط اقتصادی ضامن‏ امنیت ما هست یا نه باید گفت که صرف روابط اقتصادی‏ مناسب تضمین‏کننده امنیت نیست،بلکه پیوسته با مجموعه‏ای از عوامل اقتصادی،سیاسی،فرهنگی، ژئوپولتیک و نظایر آن روبه‏روییم.توسل به مدل مالزی‏ نیز در این زمینه راهگشا نیست.همچنان که می‏دانیم‏ بیشترین قدرت اقتصادی و سیاسی در مالزی در اختیار چینی‏هاست و اتفاقا جمعیت مسلمان آن کشور از قدرت چندانی برخوردار نیست.در واقع ساختار قدرت‏ و تقسیم آن در مالزی مبتنی بر روابط قدرت‏ها در منطقه‏ است،حال آنکه ما به لحاظ آرمان‏های‏مان اساسا با چنین مناسباتی مخالفیم.